

بحث در باب تقدیم و تأخیرهایی بود که در باب علوم مطرح میشوند، از دیدگاه مرحوم صاحب هدایة المسترشدين یا تقدیم و تأخیرها استحسانی است که البته توضیح دادیم استحسانی بودن به معنای بی ملاک بودن نیست و یا تقدیم و تأخیرها ناشی از توقف علوم بر یکدیگر است، علوم چون متوقف برهم‌اند و علم اول متوقف بر علم دوم است، لاجرم باید علم اول را زودتر فرا گرفت، موارد تقدیم و تأخیر استحسانی را توضیح دادیم به مناسبت رسیدیم به بحث مبادی تصویری و تصدیقی که دیروز به‌طور مفصل به آن اشاره کردیم، در ضمن مبادی تصویری و تصدیقی یک تعریفی فی‌جمله از علم ارائه دادیم بعداً باید مفصلاً در رابطه با تعریف علم بحث کنیم، انشاءالله در دو سه روز آینده به بحث تعریف علم که رسیدیم یک بحثی امام دارند تعریف امام را مطرح می‌کنیم و آن را پایه بحث قرار می‌دهیم، اشکالات دیگری مرحوم آقاضیاء عراقی دارند که با آن مبحث پیش می‌رویم، اینجا فی‌الجمله می‌گوییم که تعریف علم عبارتست از مجموعه‌ای از قضایا و قضبه هم عبارتست از یک موضوع و یک محمول که این محمول بر این موضوع حمل میشود، یک تعریف بسیار ساده و ابتدایی من باب اینکه به بحث مان نزدیک‌تر شویم؛ شما می‌گویید زید قائم است، این یک قضیه است که ما قائم رو بر زید حمل می‌کنیم، زید میشود موضوع قائم میشود محمول، اما مبادی یک علم را گفتیم یک مبادی تصویری داریم که عبارت بود از اینکه هر تعریفی که ما از یک موضوع و محمول ارائه می‌دهیم، بدون داشتن یک موضوع و محمول و بدون داشتن تعریف از موضوع و محمول سر بی صاحب می‌تراشیم، ما در یک علم می‌خواهیم بگوییم «الف ب است»، خب الف یعنی چه ب یعنی چه؟ کار ما در یک علم این است که این «است» رو ثابت کنیم، بگوییم الف ب است، باید اول بدانیم الف چیست ب چیست بدون دانستن تعریفی از الف و ب ما در حقیقت نمیتوانیم راجع به الف و ب صحبت کنیم، مثلاً آیا شما میتوانید بگویید زنجبیل دارای فلان خاصیت هست یا نه؟ تا وقتی ندانید زنجبیل چیست نمیتوانید راجع به زنجبیل صحبت کنید، پس هر بار راجع به موضوع و محمول تعریف‌هایی ارائه می‌دهیم به اینها می‌گویند مبادی تصویری این علم، جای آن هم بیرون از این علم است، این مبادی تصویری یا بدیهیه‌اند، مثلاً شما می‌گویید «زید قائم است» خب معنای زید و قیام هر دو معانی بدیهیه‌اند ما در بیرون می‌بینیم، آب در صد درجه به جوش می‌آید، معنای آب برای ما یک معنای بدیهیه است برای ما. یا نظری‌اند، اگر نظری هستند در علوم دیگر تعریف میشوند و در علوم دیگر آنها را بازشناسی می‌کنیم، مثال زدیم، گفتیم مثلاً شما می‌گویید مجموع زوایای داخلی مثلث ۱۸۰ درجه است، این یک مسأله علم



هندسه است، اما ۱۸۰ و اینکه زاویه چیست این‌ها را در علوم پیش از او باید تعریف کرده باشیم، یا مبادی تصدیقه‌اند، اگر مبادی تصدیقیه بودند که گفتیم مبادی تصدیقه عبارتند از ادله یک علم، مثالی رو توجه کنید پایین تر از این احتمالاً هست، شما در علم کلام یک قضیه‌ای دارید یک برهانی دارید می‌گویید که «عالم متغیر است» و «هر متغیری حادث است» پس «عالم حادث است»، این «عالم حادث است» از مسائل علم کلام است، اما اینکه از چه راهی و به چه دلیلی به این نتیجه رسیدیم ما از راه چی رسیدیم؟ از اینکه گفتیم هر متغیری حادث است، این هر متغیری حادث است را مبادی تصدیقیه می‌گویند. این علم باید جای دیگری تعریف بشود، شما می‌گویید در علم فقه زراره اینگونه گفت، بعد می‌گویید قول زراره حجت است بعد نتیجه گیری می‌کنید که این مضمون حرف زراره را باید عمل کنیم واجب است باید ترتیب اثر بدهیم، این واجب بودن مضمون قول زراره، فقه است اما اینکه قول زراره حجت است در علم اصول ثابت می‌شود که از مبادی تصدیقیه است، که مفصل درباره آن بحث کردیم، مبادی تصدیقیه هم یا بدیهی اند، مثلاً میرسیم به اجتماع و ارتفاع تقیضین، بزرگتر بودن کل نسبت به جزء که به آن‌ها گفتیم تعریف می‌کنید اسمش را اصول متعارف می‌گذاریم یا نظری اند که اگر نظری هستند به آن‌ها اصول موضوعه می‌گویند، اصول موضوعه یا در علوم دیگر ثابت می‌شوند، یا چون انسان‌ها توانایی این را ندارند که تمام علوم را با هم داشته باشند ما علی‌المبنی بحث می‌کنیم، این تعبیر علی‌المبنی هم از اصول موضوعه است، تمام رفتارهای ما در زندگی تابع همان اصول موضوعه است، الان خیلی از علمای بزرگ ما هستند که رجال بلد نیستند، یعنی اطلاعات رجالی دارند اما مجتهد در رجال نیستند، مثلاً میرسد به یک کسی فرض بفرمایید به یک راوی؛ محمد بن مسلم (راوی معروف) می‌گویند که موثق است چرا؟ چون بزرگان گفته اند، از او بپرسیم وثوق محمد بن مسلم رو خودت درآوردی؟ از کجا استفاده کردی؟ از چه راهی استفاده کردی؟ و او کار نکرده، او علی‌المبنی می‌گوید با مبنای این، به تعبیر مرحوم اصفهانی صاحب هدایة المسترشدين؛ با حسن ظنی که به علمای آن علم داریم. پس این هم میشود اصول موضوعی، بعد یک اشاره کردیم گفتیم واسطه یا در ثبوت است یا واسطه در اثبات که به واسطه در ثبوت علت می‌گوییم و به واسطه در اثبات رو بهش گفتیم دلیل یا همان حد وسط برهان تمایز بین دلیل و علت بسیار مهم است، از مسائل بسیار مهم در روزگار ما هم که مورد بحث قرار می‌گیرد، تمایز و تفاوت بین دلیل و علت است، علت اینکه شما تب دارید چیست؟ چونکه ویروس وارد بدن شده است. دلیل اینکه شما تب دارید چیست؟ اینکه رنگ رخساره خبر می‌دهد از حال درون، رنگ شما پریده یا سرخ شده یا عرق کردید و یا داماسنج



میگذارم در دهانت میبینم ۴۱ درجه نشان میدهد خدایی نکرده، پس این هم دلیل و برهان، این مثالی که گفتم عالم حادث است هر حادثی متغیر است این مبادی تصدیقیه میشود و عالم متغیر است میشود مسأله علم کلام، آینده با اون این بحث مبادی تصویری و تصدیقیه کار داریم.

مرحوم صاحب هدایة المسترشدين چنانکه در ابتدای بحث مطرح کردیم گفتند تقدیم و تأخیر علوم نسبت به هم یا به شرافت است یا به این است که علوم برهم متوقف اند، شما تا در علم اول یک سری مسائل رو ثابت نکنید اساساً نمیتوانید سراغ علم دوم بروید، مسائل علم دوم متوقف بر مسائل علم اول است، علت توقف چیست؟ احتمال یک علم بر مبادی علم دیگر است. تا آن علم قبلی نیاید و مسائلیش ثابت نشود ما نمیتوانیم به این برسیم، تا اول دو دو تا معلوم نشود چهار تا است، شما نمیتوانید وارد علم هندسه بشوید، حالا خود این را تقسیم میکنند بر سه دسته؛

نوع اول تقدم: جایست که مشتمل بر اثبات موضوع علم دیگر است که اثبات موضوع مبادی از مبادی تصویری بود. پس یک علم مشتمل بر اینست که موضوع علم دیگر رو ثابت بکند، مرحوم اصفهانی گفته است مانند تقدم علم الهی بر طبیعیات و ریاضی، یکی از موضوعات طبیعیات، فلک است، شما در بحث طبیعیات میرسید به بحث فلکیات، فلک که می چرخد دارای احکامی است، فلک اول میگویند مثلاً جایگاه فلان چیز است، فلک دوم جایگاه فلان چیز است، فلک سوم جایگاه ماه است پنجم جایگاه خورشید است و همینطور تا ۹ فلک می شمارند، که میگویند این فلک ها هم به صورت پوست پیازی در هم تنیده شده اند، احکام فلک را ما در علم طبیعیات بحث میکنیم، اما اصل اینکه فلک یعنی چه؟ فلک چیست؟ هویتش چیست؟ ماهیتش چیست؟ تعریفش چیست؟ اینها را شما باید در مباحث حکمت الهیات بمعنی الأعم بحث کنید، ما در الهیات بمعنی الأعم اول باید ثابت کنیم که معنای فلک چیست و در علم طبیعیات پیرامون مسائل و احکام فلک صحبت میکنیم، یا علم ریاضی پیرامون مباحث کم منفصل است. کم دوگونه است: منفصل و متصل، کم متصل خودش سه قسم است: خط، سطح و حجم. کم منفصل یعنی کم هایی که از هم فاصله دارند به خلاف متصل که پیوستگی دارند آنها منفصل اند، جدا از هم اند، کم منفصل مثل عدد، ۱ بعد میشود ۲ بعد ۳، فاصله دارد بین ۱ و ۲ و ۳ ما در علم ریاضی پیرامون کم منفصل صحبت میکنیم، این کم منفصل اصل تعریفش چیست؟ در علم الهیات بحث میشود، پس این یک نکته تقدم.



نوع دوم تقدم: تقدم دوم مشتمل بر مقدمات بکار رفته در قیاس های علم دیگر است که مبادی تصدیقیه می شود یعنی شما باید مبادی تصدیقیه این علم را در آنجا ثابت کنید، مثالی که خودشان زده اند که اصل بحث ماست و علت اینکه به آن پرداختیم این است. از این باب است که تقدیم اصول بر فقه از این دست است، شما میگویید الخبر الواحد يقول بكذا و کل ما يقوله الخبر الواحد لا بدّ من عمله واجب، این واجب از کجا آمد؟ حجة از کجا آمد؟ از علم اصول آمد، پس علم فقه کبری کلی خودش را که دلیل باشد، مبادی تصدیقیه باشد، از چه علمی می گیرد؟ از علم اصول می گیرد. پس تقدم علم اصول بر علم فقه در حقیقت از نوع تقدیم و تأخیر آن هم از نوع مبادی تصدیقیه است، این دوتا بالابیش را آن مشتمل بر اثبات موضوع از مبادی تصویری است مشتمل بر مقدمات بکار رفته در قیاس مبادی تصدیقیه است.

سوال میکنند که قبل از اینکه علم اصول پدید بیاید علم فقه بوده، عرض ما این است که خیر از ابتدا علم اصول بوده است، علم اصول به معنای یک علم مجزا نبوده اما از همان ابتدا آن کلیات اصلی علم اصول در میان فقها و اهل علم مطرح بوده است که حالا امروز مطرح میکنیم.

نوع سوم تقدم: اما نوع سوم که متکفل علم اول، متکفل بیان کیفیت استدلال و اثبات نتیجه بخش بودن قیاس ها در علوم دیگر است، مثل تقدم منطق. ما در علم منطق چه میکنیم؟ صورت قیاس ها را بررسی میکنیم، خواندید در علم منطق که قیاس ها چهار شکل اند شکل اول، دوم، سوم، چهارم، آن شعر معروف هم هست که «مُعكَب اول» یعنی موجه بودن صغری کلی بودن کبری «خین کب ثانی» یعنی اختلاف مقدمتین در کیف و کلیت کبری «مغ کابین» سوم یعنی موجه بودن صغری و کلیت احدی المقدمتین اینها در علم منطق بحث میشود، ما در علم منطق اگر منطق نخوانده باشیم و ندانیم، نحوه استدلال، نحوه قیاس نحوه انتزاع نحوه استفاده از متون را بلد نیستیم، پس باید فرد منطق بلد باشد بعد وارد فقه بشود پس اگر گفتیم بعنوان یک طلبه مسیر و هدف اصلی ما عبارت است از فقه، اول به منطق احتیاج داریم به خاطر اینکه اگر منطق ندانیم در واقع نحوه استدلال را نمیدانیم، دوم به اصول فقه احتیاج داریم بخاطر اینکه مبادی تصدیقیه این علم را به ما ارائه میدهد و سوم احتیاج داریم به مقدمات علم دیگری باشد که آن موضوع و محمول های علم دیگر را برای ما تعریف کند، لازم است که تعریف کنند نماز یعنی چه؟ روزه یعنی چه؟، اینها تعاریفی است که مربوط به فقه نیست اینها بیرون فقهی است.

<sup>(۱)</sup> «مُعكَب اول خین کب ثانی مغ کابین سوم در چهارم مین کغ یا خین کابین» (م: موجه بودن کبری / غ: صغری / ک: کلیت / ب: کبری / خ: اختلاف مقدمتین در ایجاب و سلب / ین: مقدمتین)



یک مقداری عبارت هارو میخونیم دوستان با عبارت های فقهای بزرگ و اصولین بزرگ آشنا بشوند چون نحوه قلم برخی با برخی دیگر متفاوت است.

« و أمّا الثّانی: فإنّما یكون مع إشمال أحد العلمین علی مبادی الأخریة (یکی از این دو علم بر مبادی علم دیگر مشتمل است، آن‌ها رو در بر دارد) فیتوقف التصدیق بمسائله (مسائل علم اخیر) علیه (یعنی علی آن علم اول) و ذلک (این اشمال) در سه مورد است: (نوع اول): قد یكون من جهة إشمال أحدهما (یکی از این دو علم) علی إثبات الموضوع الآخر (بر اثبات موضوع دیگری که میشود همان مبادی تصوریه) كما فی تقدم العلم الإلهی علی الطبیعی - عرض کردیم؛ مثلا شما باید حتما در طبیعیات اگر بحث از فلک میکنید در علم الهی تعریفی از فلک ارائه بدهید- و الریاضی - در ریاضی ما پیرامون کمّ منفصل و متصل صحبت میکنیم پس باید حتما در علم الهی پیرامون آن صحبت کنیم- (نوع دوم): و قد یكون لإشمالیه - به خاطر اینکه علم اول ما مشتمل است (بر) علی إثبات مواد المقدمات المأخوذة فی أقیسة العلم الآخر - مواد، نه صورت، صورت قیاس کار علم منطقی است موادش یعنی آن چیزی که وجود دارد، آن معنایی که در دلیل وجود دارد، میخواهد اثبات کند مبادی تصدیقیه را- كما فی تقدم الأصول علی الفقه (نوع سوم): و قد یكون من جهة تکفلة (یعنی علم اول متکفل است) لیبان کیفیة النظر والأستدلال و إثبات إنتاج صور الأقیسة اثبات کند که مثلا شکل اول منتج است چون در شکل اول اگر به جای اینکه صغری موجب باشد صغری سالبه باشد، منتج نیست، پس انتاجش را اثبات کند و بگوید این صورت اقیسه را نتیجه میدهد، آن کدام اقیسه است؟ المأخوذة فی العلوم (قیاس هایی که در علوم مختلف اخذ میشوند) كما فی المنطق بالنسبة إلى ما عداها من العموم (در منطق نسبت به علوم دیگر این تقدم وجود دارد) هذا (این مطلبی که گفتیم در ذهن مبارکتان باشد) ولا یذهب علیک - اما فراموش نکنید که - أن التقدّم فی التعلیم - این سه نوع آخری که الآن گفتیم همین بحث امروزمان - من الجهات الأخریة و إن كان لازما - اگرچه این تقدم باید باشد اما گاهی اوقات یک مصالح دیگری پیدا میشود که اینها کنار گذاشته می شود، چرا؟ - لتوقف التصدیق بمسائل العلم الآخر علیه - به خاطر اینکه تصدیق به مسائل علم دیگر توقف دارد، اگر بخواهید مسائل علم دوم رو تصدیق بکنید حتما باید به علم اول تصدیق کرده باشید اون رو قبول کرده باشید - إلا أنه قد یكون هناك جهة أخرى تمنع من التقدیم؛ اما جهت دیگری هست که مانع از این تقدیم میشود، حالا اگر اون جهت دیگر رو شما رفتید و خودتان یاد گرفتید که هیچی اگر یاد نرفتید باید چه کنیم؟ یا باید تسلیم شویم یا حسن ظن پیدا کنیم و بگوییم علمای دیگر که رفته اند انجام داده اند، بزرگترین حسن ظن همه ی فقها الا شدّ و ندر، در مبادی تصوریه است، الآن مبادی تصوریه



علم فقه چیست؟ معانی لغات است. ما در معانی لغات هیچکدام از فقهایمان الا شد و ندر خودشان مجتهد نبودند خودشان نرفتند ببینند مثلا اگر در فلان روایت یا مثلا گفته مبیت، این مبیت یعنی چه؟ بیتوته یعنی چه؟ گفتند کتاب های لغت رو باز میکنم میبینم مثلا ابن دُرید چه گفته ایت؛ لسان العرب چه گفته است، خلیل چه گفته است. همان را قبول میکنم، یعنی حسن ظن پیدا میکنند به علماء اون علم، اینها مبادی تصویریه علم فقه است، اما قبول میکنند، پس میفرماید و حیثند و إما أن یبیین (یا معلوم میشود) ما یتوقف علیه ذلک العلم - پس یا باید ما تسلیم بشیم درمقابل او یا اینکه درحقیقت حسن ظن پیدا کنیم و قبول کنیم،

این بحث اول بود گفتیم بسیاری از بزرگان معمولا یک فصلی را در ابتدای بحث علم اصول تحت عنوان شرافت علم اصول، جایگاه علم اصول مطرح میکنند.

تاریخ تطور علم اصول: یک بحث بعدی ما که خوب است فی الجمله در حد یک یا دو روز راجع به آن بحث کنیم من باب اینکه دوستان در ذهنشان باشد، بحث تاریخ علم اصول است، چون معمولا هم ندیدم جایی به صورت مفصل بحث شود به ذهنم رسید به طور خلاصه اینجا اشاره کنیم اگر هم لازم شد مناقش را ارائه بدهیم تا دوستان به آن رجوع کنند، پس فصل دوم (یا همان ادامه مبحث فصل اول) را تحت عنوان بحث «تاریخ علم اصول» آغاز میکنیم.

وقتی رجوع میکنیم به تاریخ اسلام می بینیم در ابتدای بحث علم شریعت یعنی کسانی که در حقیقت پیرامون مبانی علم دین، پیرامون دین تأمل میکردند و کار میکردند و دانش می اندوختند در سه مرحله این کار را پیش می بردند در مرحله اول، علمی که پدید آمده است علم حدیث است<sup>۱</sup> از نظر زمانی اولین علمی که در جامعه اسلامی شکل گرفته علم حدیث است، بخصوص بعد از وفات پیامبر اسلام (ص) شروع شد، البته یک دوره ای خلیفه دوم منع کرد از نوشتن حدیث ولی بعد از مدتی، این شکل گیری علم حدیث به جریان افتاده و

۱۱- سوال: - مگر علم فقه مشمول به قرآن نیست؟ چرا مرحله اول تاریخ علم اصول را قرآن ندانیم و بعد علم حدیث؟

- قرآن را اگر به معنای «علوم قرآن» اگر میفرمایید باز بعد از اینها شکل گرفته

(نکته: علم فقه معمولا بمعنای این است که شما فروع را از دل عمومات بیرون بکشید، این در دوره ای شروع میشود که دست ما از اون فروع اولیه خالی باشد، یعنی شما مثلا فرض بفرمایید در روزگار امام صادق (ع) زندگی میکردید، دسترسی به امام هم برای شما راحت بوده، میخواستید ببینید آب هلو اگر غلیان پیدا کند چه حکمی دارد؟ یک مقدار آب هلو داشتید، که آفتاب بود جوشید، میتوانستید این را از امام صادق (ع) بپرسید حدیث میگویند، اما اگر دستتان از امام صادق (ع) کوتاه بود، آن وقت مجبور بودید به عمومات رجوع کنید، بگویید به ما گفته اند أحل لکم ما فی الأرض جمیعا (البته چنین چیزی هم نداریم) قاعده حل، از طرفی هم گفتند: عصیر عنبی إذا غلی یحرم، گفته اند عصیر عنبی نگفتند عصیر زیبی

←



بخصوص اینکه به یاد بیاوریم که در آن مقطع چون یک فاصله‌ای هم گرفته بودند از زمان پیامبر(ص) و بخصوص که اهل سنت هم بودند و منابعی غیر از کلام پیامبر(ص) را قبول نداشتند و مانند شیعیان قائل به وجود ائمه اطهار(ع) و قائل به حجیت قول ائمه اطهار(ع) نبودند خیلی تلاش کردند در این زمینه که روایات را منظم جمع‌آوری کنند، این دوره بیشتر دوره جمع‌آوری حدیث بود و اگر رجوع کنید میبینید در میان عالمان آن دوره معنای شاگرد و استاد هم فرق میکند، شاگرد و استاد در دوره بعد بخصوص در دوره ای که فقه شکل میگیرد به معنای کسی است که از دیگری علم فقه را یاد گرفته، در علم حدیث معنای استاد و شاگرد متفاوت است، چه بسا میبینید استاد از شاگرد ده‌ها سال جوان تر است به خاطر اینکه «شیخ» یکی بودن یعنی کسی که از او حدیث نقل کرده است، مثلاً مسلم نیشابوری صاحب کتاب صحیح مسلم، یا حاکم نیشابوری یا بخاری، اینها حرکت میکردند و مسافرت میکردند در سرزمین‌های اسلامی در جاهای مختلف و به افراد مختلفی که برخورد میکردند میپرسیدند آیا این آدم تفه‌ای است؟ آدم مطمئنیست؟ از او روایت نقل میکردند. لذا الزاماً اینگونه نیست که استاد باید از شاگردش حتی فضل علمی داشته باشد، یک روایتی رو نقل میکرده است، این از مشیخه او، از مشایخ او، از اساتید او می‌شد.

پس دوره اول دقیقاً دوره علم حدیث است، هم‌دوش با این دوره یک علم دیگری هم شکل میگیرد که «علم رجال» است، چرا؟ برای اینکه وقتی حدیث را نقل میکنند باید توثیق کنند باید ببینند خبر درست است یا غلط، چیزی که در تاریخ زیاد بوده در دوره ما هم ماشاءالله زیاد هست دروغ است، نقل میکنند، این به او نسبت میدهد، پشت سر هم این راجع به او میگویند او راجع به این میگوید. پس در آن دوره، هم‌دوش با علم

←

نگفتند عصیر هلو؛ مفهوم گیری هم ولو نکنیم، در غیر خودش که حکم را ثابت نمیکند، پس عامی داریم میگوید همه چیز حلال است، خاصی داریم که عصیر عنبی را خارج کرده، میگوییم عصیر هلو تحت عنوان عام باقی میماند. رجوع به فقه، رجوع به عموماً، به تعبیر آقا (شخص سوال کننده در جلسه) رجوع به آیات الأحکام اینها همه در دوره ایست که سوالاتی پیدا میکنیم که پاسخ‌های از پیش داده شده ندارند، در دوره معصومین(ع) و در دوره نزدیک به معصومین(ع)، شما همواره سوالاتی دارید که اینها پاسخ‌های مشخص و معین دارد، سوال میکنید من شب ۱۲ ذی‌الحجه در مکه بودم و به منا رفتم، در همان مکه در مسجد الحرام عبادت کردم، حکمش چیست؟ امام میگوید اشکال ندارد.

اما اگر دسترسی به امام(ع) نداشتید و در زمان معصوم(ع) نبودید، شما هستید و یکسری عموماً، شما هستید و یکسری عام و خاص‌ها که باید با اون عام و خاص‌ها سر و کله بزنید، لذاست که عرض میکنیم اون علومی که از دل قرآن استفاده میشود مثل آیات الاحکام، بعد از رتبه علم الحدیث و در داخل علم فقه است، در دوره تاریخی علم فقه است، علم حدیث به معنای جمع‌آوری علم حدیث است، به معنای یافتن پاسخ‌های از پیش داده شده است به معنای این است که شما به دنبال چیزهایی میروید که پاسخ آنها داده شده نیاز نیست خودتان اجتهاد کنید.



حدیث باید علم رجال هم شکل می‌گرفته که شکل گرفته است، مثلاً راوی نقل کرده که یحیی بن معین یکی از روایت بزرگ اهل سنت از عبدالملک مروان حدیثی نقل کرده گفته است در حدیث منزلت، که گفت «انت منی بمنزلة هارون من موسی»، عبدالملک مروان می‌خوانده: «انت منی بمنزلة قارون من موسی، این می‌خواند حناق هم نیست که به گلو بگیرد، مشکل اینجاست که تو چرا به عنوان یک بزرگ، اندیشمند، یک راوی بزرگ حدیث که هم دوش و همراه و یکی از نزدیکترین رفقای احمد بن حنبل هستی، این روایت را نقل می‌کنی؟ از این فرد که اساساً مذهب خباث است روایت نقل می‌کند؛ پس از نظر تاریخی می‌بینیم در مرحله اول چون به دنبال یافتن احادیث سطحی بودند به معنای اینکه پاسخ‌های از پیش داده شده‌ای را دنبال می‌کردند می‌بینیم در آن دوره فقها به دنبال علم حدیث بودند.

مرحله دوم علم فقه شکل گرفت، علم فقه یک نیاز تاریخی است، چند سال پیش یک تجمعی بود یک نفر که ظاهرش هم خیلی آدم حسابی بود، گفت من هیچکدام از این فقه‌ها رو قبول ندارم همه اینها دروغ است، شیعه، سنی، حنفی، مالکی این فقه‌ها چیست؟ همه حرف است، گفتیم خب بالاخره شما نظرتون چیست؟ گفت قرآن، شما همان که توی قرآن گفته عمل کن مابقی آن دروغ است، من گفتم خیلی خب شما فکر می‌کنید فقهایی که در طول هزار و چهارصد سال آمدند بیکار بودند؟ من از شما سوال می‌کنم من فردا می‌خواهم مقلد شما بشوم، می‌خواهم بروم حج، چطور بروم؟ گفت خب قرآن گفته برو دیگه، الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً وأذن فی الناس بالحج یأتوک رجالاً و علی کلّ ضامر یأتین من کلّ فج عمیق؛ گفتیم خب بسم الله کجا محرم بشویم؟ گفت همونجا که همه میشوند، گفتیم خب دلالتان چیست؟ یک عده می‌گویند از فرودگاه مهرآباد میشود، یک عده می‌گویند خیر باید بروی جحفه یک عده می‌گویند ادنی الحل، کجا برویم؟ بعد، اگر رفتیم خواب ماندیم چه؟ باطل است؟ سال بعد بیاییم؟ چندتا گوسفند بکشیم؟ نرسیدیم کجا بریم؟ اگر به جای هفت تا سنگ رمی جمرات شش تا زدیم بگشتیم یادمان نبود، دوباره از اول بزیم یا یک سنگ کافیه؟ میتوانیم وکیل بگیریم یا نمیتوانیم؟ همه اینها شروع می‌کند به سوال، هرچه سوال بیشتر شود طبیعتاً یک نفر باید پیدا شود که از عموماًت اینها رو استخراج کند، فقه درست میشود، تولید فقه در حقیقت ناشی از سوالات جدیدی است که ردّ پای آنها در احادیث سابق نیست و شما باید دائماً جواب این سوالات را پیدا کنید، پس از اینجاست که در حقیقت علم فقه پدید می‌آید. نگاه کنیم همه ادیان لاجرم به این نقطه رسیدند چون دین بدون شریعت نمیشود، دین بدون شریعت دین نیست، یک معنویت است، به قول امروزی‌های به اون می‌گویند اسپریچوالیتی یا روح گرایی. دین بدون شریعت نمیشود و وقتی شریعت داشت شریعت سوال



پدید می‌آورد، شما هرچه از زمان مشرّعین این شریعت دور بشوید منابع‌تان از دست میرود، وقتی منابع شما از دست رفت لاجرم مجبورید اجتهاد کنید کی باید اجتهاد کند؟ کسی که بلد باشد، کسی که منابع داشته باشد، خوب به این مرحله که رسیدیم ردّ پای علم اصول پیدا میشود، چون اولش است. خوب حالا میرسید به تعارض با تعارض چه کنیم؟ یک روایت گفته کفار نجس اند، یک روایت گفته خیر مشرکین نجس نیستند، یک روایت میگوید خمر نجس است، یکی میگوید نجس نیست، در همین مثالی که زدیم حج یک روایت میگوید اگر شب دوازدهم رفتی در مسجدالحرام نماز خواندی درست است. یک روایت دیگر میگوید نه باید حتما برگردی منی، یا تی عنکم الخیران - دوخبر رسیده هر دو هم ثقه اند چکار کنیم؟ اینجا آرام آرام ردّ پای اصول پیدا میشود پس از نظر رتبه متأخر است چرا؟ چون آرام آرام شما با یک قواعد کلیه‌ای مواجه میشوید و معمولا هم از بحث تعارض شروع شده، یعنی هم در میان اهل سنت رجوع کنیم هم در میان شیعه آغاز بحث اصول از بحث تعارض است. روایت‌ها را جمع کردند علم حدیث شکل گرفت، وقتی علم حدیث شکل گرفت یواش یواش سوالاتی پیدا شد که جواب‌های از پیش داده شده ندارند که باید از عمومات جواب‌ها را دریاورند، بعد یواش یواش رفتند دیدند این حدیث جواب را اینگونه میدهد از آن یکی جواب دیگری در می‌آید، گیج شدند که در علم فقه باید چه کنند؟ به دنبال اصول گشتند، اولین مسئله‌ای که شکل گرفت تعارض بود دومی عام و خاص است. کجا خاص بر عام مقدم میشود؟ مطلق با مقید چه میکند؟ بعد به مباحث ظواهر رسیدند، دیدند یواش یواش بحث‌های ظاهر شکل میگیرد بعد در خیلی موارد به مخالفین خودمان هم به چشم احمق نگاه نکنیم، نه بابا آنها هم لابد برای کا خودشان عللی داشتند، رسیدند به مواردی که دستشان از همه چی خالی بود، نه حدیث داشتند نه عمومات داشتند، رفتند سراغ قیاس، یکی گفت قیاس درست است یکی گفت غلط است، رفتند سراغ استحسان رفتند سراغ مصالح مرسله، وقتی انسان مواجه با سوالات بسیار میشود، تازه متوجه میشود که باید چه کند. بحث تاریخ علم اصول را که البته بحث بسیار شیرین است و قصه‌های بسیاری دارد و بسیار هم پر ثمر است، کتاب‌ها، بزرگان، دوره‌های مختلف اصول و فقه شیعه و اهل سنت که فردا با اهل سنت شروع میکنیم در ابتدای کار، این بحث به درد شما میخورد بخصوص که تا جایی که من نگاه کردم هیچکدام از مقدمات علم اصول و مسائل علم اصول هم به این ریزی که انشاءالله فردا بحث میکنیم، این بحث رو مطرح نکردند.

